

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس هشتاد و سوم

سید محمد حسن طهرانی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

گرچه راجع به فقره شریفه حدیث «عنوان بصری» که حضرت می فرمایند وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا مطالبی در موارد مختلف باقی مانده که نسبت به آن موارد شاید ما امروز اشارتاً یک صحبت کلی داشته باشیم. ولی از آنجایی که به نظر می رسد مسئله یک قدری بیش از اندازه طول کشید، لذا ان شاء الله این بحث را امروز تمام می کنیم تا اینکه از جلسه بعد به حول و قوه پروردگار به فقرات دیگر بپردازیم.

اگر نظر شریف رفقا باشد در ابتدای این فقره، این مسئله مطرح شد که درحالی که بنای اسلام بر ایجاد نظم و تدبیر دقیق در همه امور زندگی - چه شخصی و چه اجتماعی - است و برای همه مسائل در اسلام تکلیف تعیین شده است. البته مراتب تکلیف متفاوت است؛ یک مرتبه، مرتبه الزام و وجوب، یا حرمت است. ولی مراتب دیگری هم که کراهت و استحباب باشد هست. مراتب اخلاقی در قبال مراتب تکلیفی هم وجود دارد. به طور کلی [هیچ موضوعی وجود ندارد که] اسلام در آن مورد، حکمی نداشته باشد.

البته منظور ما از احکام اسلامی صرفاً آنچه که در رسائل عملیه ذکر می شود نیست؛ بلکه به معنای عام و وسیع تری است. مقصود عبارت است از تعهد یک مسلمانی که می خواهد در راه خدا حرکت کند، نه مسلمانی که بین خود و خدا مانع ایجاد کرده. نه مسلمانی که بعضی را قبول و بعضی را رد می کند، نه مسلمانی که **نُؤْمِنُ بِنَبِيِّهِ وَ نَكْفُرُ بِنَبِيٍّ (النساء، 150)** خود را تلقی می کند.

مسلمانی که می خواهد مسیر تکاملی خود را طی کند این مسلمان در هیچ کار و قدمی و مقالی نیست الا اینکه خدای متعال برای او میزان قرار داده است. میزان یعنی قوه مایزه حق از باطل. از آن میزان اگر تبعیت کرد همان مرتبه تکاملی خود را به فعلیت می رساند. از آن میزان اگر تبعیت نکرد آن مرتبه برای او ناقص خواهد بود. مانند یک شخصی که در دانشگاه در رشته های مختلف باید تحصیل بکند حالا در یک قسمت در کلاس حاضر نشود طبعاً آن یک قسمت از او فوت می شود، او نمی تواند به آن برسد. باید مسائل دیگری را انجام بدهد.

یا رشته و علوم دینی که طلاب و فضلاء - أَعَزَّهِمُ اللَّهُ فِي الدَّارَيْنِ - به آن اشتغال دارند، اینها در مسائل مختلفی هست که باید به همه آن مسائل بپردازند و شاید بتوان گفت در آن مسائل به مرتبه اجتهاد هم باید برسند. اما اگر در یک مسئله از آن مسائل، کم درس بخوانند و کم مطالعه کنند طبعاً آن مرتبه ناقص می ماند و به فعلیت نمی رسد. اگر من باب مثال یک طلبه ای در نحو به مرتبه اجتهاد نرسد طبعاً باید مبانی را از نحا و نحوین معروف بگیرد آن وقت چطور می تواند در یک مسئله اجتهادی، در یک روایت و یا یک دلیلی استنباط

کند؟ این یک مسئله واضحی است، خیلی مسئله روشنی است. در علوم تجربی هم همین طور است؛ در آن هم خود انسان باید علوم تجربی را برای خودش - حداقل اگر نگوییم یقینی - به یک مرتبه اطمینان برساند تا بتواند نسبت به امور اظهارنظر داشته باشد.

در هر مسئله از مسائل، خدای متعال برای سالک میزان قرار داده است در آن میزان اگر حرکت کرد طبعاً آن مرتبه را به فعلیت می‌رساند. اگر نه، آن مرتبه برای او ناقص خواهد بود و در این قضیه شکی نیست. به یاد دارم در زمان قبل از انقلاب - قبل از سال پنجاه و هفت خورشیدی که مسائلی در این مملکت به وجود آمده بود و زمزمه‌هایی در تغییر و تحول افکار مطرح می‌شد و به‌طور کلی تب و التهاب مسائل سیاسی جامعه را فراگرفته بود - در همان اوان یکی از آقایانی که فعلاً در قید حیات نیستند و به رحمت خدا رفته، در طهران خدمت مرحوم آقا می‌رسد و از ایشان برای راه و برای مسیر، تقاضای مقدمه موصله دارد؛ یعنی تقاضای کمک و دستگیری و هدایت و ارشاد را داشت. از آقایان قم هم بود و در قم سکنی داشت. من در اتاق مجاور مشغول مطالعه بودم صدای آنها را می‌شنیدم در کنار در صحبت می‌کردند صدای آنها می‌آمد. شنیدم مرحوم آقا در مطالبی که با ایشان مطرح می‌کنند این مسئله را با ایشان در میان می‌گذارند که: ما بیکار نیستیم و وضعیت ما هم وضعیتی نیست برای اینکه این در باز باشد و هرکه بیاید و هرکه برود. نه! بالاخره کار ما حساب دارد؛ مسجد داریم منبر داریم، صحبت می‌کنیم، مشغول نوشتن هستیم. وضعیت ما این طور نیست مثل خیلی جاهای دیگر - که حتماً آقایان مطلع هستند که درب منزل باز است صبح تا ظهر، مردم می‌آیند و می‌روند، همین، فقط یک رفت و آمدی هست - نه! ما کار داریم، زندگی داریم، نوشتن داریم. افرادی که با ما در ارتباط هستند و در جریان این مسائل هستند اینها همه روی برنامه هستند و آنچه را که گفته می‌شود باید انجام بدهند.

البته این نحوه اطاعت به دو قسمت است: یک نحوه اطاعت در مسئله رئیسی و در مسائل مهم است که تخلف از آن طبعاً، تخلف از یک دستور صریح و مخالفت قطعی به حساب می‌آید که در آن مسائل، مطلب قابل اغماض و قابل بخشش نیست. البته مسائل دیگری هست که نه، اگر کسی انجام ندهد خودش ضرر کرده. این چیزی نیست که انسان بخواهد آن را به عنوان یک مخالفت جدی به حساب بیاورد. فرض کنید که آقا فلان غذا را نخورید، فلان مطلب را انجام بدهید، صحبت و مراوده و معاشرت را با بعضی از افراد بهتر است کمتر کنید. - حالا راجع به این مسائل بعداً صحبت می‌شود و مطالب امام صادق علیه السلام در این زمینه خواهد آمد. -

به‌طور کلی مطالبی را که گفته می‌شود، باید به نحو احسن انجام داد. اما حالا اگر یک شخصی کوتاهی می‌کند فرصت او برای انجام کم است، یا اینکه اهتمام او کم است دیگر «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست» این مسئله به خود او برمی‌گردد. اما به‌طور کلی مسائلی هست مسائل اساسی، مسائل حیاتی، که تخلف از او به عنوان مخالفت با این مسئله تلقی می‌شود و این را نمی‌شود اغماض کرد.

من یادم است وقتی که ایشان این مطالب را می‌فرمودند، خود آن شخص در آن موقع در همین مسائل سیاسی و اجتماعی که تشکیل می‌شد - از فضلا بود از علما بود و طبعاً در آن موقع اجتماعی بود محافلی بود - در این مسائل ایشان می‌رفت و اقداماتی می‌کرد. افرادی در آن موقع بودند به این کیفیت و کارهایی انجام می‌دادند. ایشان رو کرد به مرحوم آقا و گفت: شما مرا در هر مسئله‌ای که امر می‌کنید من در آنجا برایم مسئله سهل است، اطاعتش سهل و آسان است. فقط در مسائل سیاسی شما مرا معاف بدارید و من در مسائل سیاسی، آن کارهایی را که فعلاً در پیش گرفتیم و الان مشغول هستیم آنها را انجام بدهیم. مرحوم آقا فرمودند: اتفاقاً من روی این قضیه دست گذاشته‌ام.

ولی خدا می‌داند کجای قضیه گیر دارد! حالا شما نماز را می‌خوانید، نیاز نیست ما به شما بگوییم نماز بخوان. طبعاً شراب و این چیزها را هم نمی‌خورید، نیازی نیست که انسان بیاید فرض کنید بگوید که جناب حجة الاسلام شما شراب میل نفرمایید اینکه طبعاً معنی ندارد. یا مثلاً امور قبیحه و اینها که طبعاً انجام نمی‌شود. امور مستحب هم تا حدودی رعایت می‌شود. این مسئله که صحبت می‌شود ما از این مطالب در زمان مرحوم آقا خیلی می‌دیدیم که وقتی صحبت می‌کردند دقیقاً می‌زدند به هدف، و همان چیزی که در خاطر خطوط می‌کند و تعلق نفس ایجاد کرده است ایشان همان را مطرح می‌کردند. حالا بعضی‌ها می‌فهمیدند و رد می‌شدند و شتر دیدی ندیدی مسئله را برخورد می‌کردند، بعضی‌ها نه، می‌گرفتند و رند بودند و عمل می‌کردند و به نتیجه می‌رسیدند. حالا این دیگر به خود کیفیت برخورد افراد در این مسئله برمی‌گردد.

ایشان فرمودند: اتفاقاً من روی این نکته توجه دارم. ایشان نمی‌گفتند در مسائل سیاسی دخالت بکنید یا نکنید. - این یک مسئله دیگری است که بنده در طول مباحث سیاسی گذشته به نظرم آن نظر مرحوم آقا را در این مطالب به عرض دوستان و رفقا رساندم و دیگر تکرارش ضرورتی ندارد - ولی به‌طور کلی منظور آقا در این مسئله این است که شاگرد، چون و چرا در مسائلی که به او مطرح می‌شود نباید داشته باشد، این است؛ انجام بده، انجام بده. نده انجام نده، ولو تمام دنیا بیایند و بگویند که وظیفه شرعی شما این است. وقتی یک نفر استاد را به عنوان استاد کامل و ولی مشرف بر مسائل بداند، دیگر حسن و تقی و زید و خالد و بکر و اینها نباید هیچ‌گونه اثری در وجود او و در اعمال و افکار و در کیفیت بینش او داشته باشند. و ما دیدیم و تجربه کردیم و ضرر آنهایی که برخلاف دستور مرحوم آقا عمل کردند با چشم خودمان مشاهده کردیم و بیچارگی و بدبختی آنها را با وجود خودمان لمس کردیم که چطور باختند و مسئله را از دست دادند و آن در ثمنی را که خداوند نصیب آنها کرده بود با این مخالفت‌ها **هَبَاءٌ مَنثورًا** به باد هوا دادند! اینها مسئله است.

ولی خدا که با کسی غرض ندارد. نیا آقا جان! لذا آن آقا هم رفت! خوش آمدی! هزار تا مثل تو هم آمدند و رفتند! مسئله‌ای تغییر نکرد و ضرری متوجه ایشان نشده. ضرر متوجه کی شد؟ الان که این شخص در آن طرف قضیه است الان دارد توی سرش می‌زند ها! آن موقع این طور نبود قضیه! الان دارد می‌بیند چه کلاهی

سرش رفته است. الان آقا را دارد آنجا می بیند البته از دور **أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (فصلت، 44)** از دور دارد آقا را می بیند وضع خودش را هم می بیند!

خب مسکین! این شخصی که این حرف را می زند به مقتضای قاعده عقلیه، تو در آنجا می بایستی که یک محاسبه کنی؛ شما خدمت ایشان به چه لحاظی رسیدی؟ اگر به لحاظ یک فرد متعارف رسیدی که از این افراد متعارف هزارها وجود دارد، اگر به لحاظ یک فرد برتر رسیدی همین عقل تو و همین فهم تو حکم می کند بر اینکه این برتری در همه موارد باید لحاظ بشود و اینکه چیزی از او کم نمی شود و با کسی حسابی ندارد، با کسی مسئله ای ندارد، با کسی پدرکشتگی ندارد، با کسی خرده حسابی ندارد. بفرمایید آقا، عمل بکنید، کردید. نمی کنید هم نکنید. بقول مرحوم آقا می فرمودند: مقام عزّ پروردگار را در وجود اولیاء خدا بیابید، عزیز.

ما این مسئله را احساس می کردیم؛ وقتی خدمت مرحوم آقای حدّاد می رسیدیم یا خدمت مرحوم آقا که می رسیدیم آن قدر آنها را در عزّت می دیدیم، آن قدر در مراتب بالا می دیدیم که واقعاً شرمنده بودیم و از خجالت آب می شدیم. چطور اینها می آیند با ما حرف می زنند. این کسی که اصلاً تمام دنیا را به یک مویی از بدنش معاوضه نمی کند؛ تمام دنیا و مافیها را! این حالتی که عرض می کنم حالتی بود که احساس می کردیم ها. حالا امروز در ضمن مسائل شاید به این مطالب اشاراتی یا مثلاً بیش از اشاراتی هم داشته باشیم برای اینکه بالاخره مطلب را در این زمینه دیگر تمام کنیم و از این فقره حضرت بگذریم.

واقعاً این مطلب را ما احساس می کردیم که اگر یک شخص در دنیا باشد، نه توجهی به دنیا داشته باشد، نه توجهی به این مریدها داشته باشد، نه توجهی به این اقبال و اقدام مردم داشته باشد، اگر یکی باشد آن هم پدر ماست. این را ما می دیدیم احساس می کردیم. ما همه جا رفتیم رفقا! به همه جا سر زدیم این را که می گویم خدمتتان این طور نیست که تصور بشود که حالا ما فقط چشممان باز شد فقط پدرمان را دیدیم! نه! رفتیم، سر زدیم و صحبت کردیم، هزار تا دیگران را تست کردیم، چه کردیم. الان هم که خیلی از اینها از دنیا رفتند و دیگر صحبت راجع به اینها دیگر فایده ای ندارد. چه نتیجه ای دارد؟ حالا، اینها این طور بودند و یا نبودند بالاخره از دنیا رفتند و خودشان می دانند و خدای خودشان. ما باید ببینیم تکلیف ما چیست؟

واقعاً من این مطلب را احساس می کردم؛ این مقام عزّتی که دارد، دنیا زیرو رو بشود اصلاً و ابداً به اندازه سرسوزنی بر دامن کبریایش ننشیند گرد، با توجه به این قضیه من می دیدم اینها می آیند با ما حرف می زنند، با دوستانشان صحبت می کنند، وقت می گذارند، از اوقاتشان می زنند، از راحتیشان می زنند، از اوقات فراغتشان می زنند، حرف می زنند، چه می کنند و چه می کنند. یکی از دوستان می گفت من وقتی که می رفتم پیش مرحوم آقا، ایشان به من می گفتند: هر وقت خواستید بیایید به دیدن ما، می نشینیم صحبت می کنیم. - وقتی که ایشان می آمد مشهد شاید چند جلسه مرحوم آقا می نشستند صحبت می کردند. مطالب و مسائل مختلف، حالا نمی دانم تصور و قضیه بر چه بود. - گرچه ایشان هم در همان موقع معترف بود بر اینکه بزرگواری و لطف

ایشان اقتضای همچنین مطلبی را می‌کند، نه اینکه حالا قابل، یک قابلی باشد و آن‌چنان ارزشی داشته باشد امثال ما، که اینها بیایند و از آن مقامشان تنازل کنند و بخواهند فرصت خودشان را برای یک همچنین قابل‌هایی قرار بدهند - در عین حال مطلب آن‌طوری که بود مورد توجه قرار نمی‌گرفت، با مسائل سرسری برخورد می‌شد! باز ایشان توجه نمی‌کردند، اعتنا نمی‌کردند. هر وقت خواستید بیایید. در نهایت امر می‌دانید مرحوم آقا به او چه فرمودند؟ گفتند: آقای فلان! اگر شما مرا قبول نکنید فقط دیگر باید سراغ امام زمان بروید. یعنی دیگر کسی وجود ندارد این دیگر نهایت حرفی که ... الان آن شخص می‌گوید ما چه خسارتی کردیم الان که دیگر وجود ندارد. الان که دیگر این قضیه می‌گوید ما چه خسارتی کردیم!

حالا شما سراغ امام زمان بروید مگر دستت به دست امام زمان می‌رسد؟ برو بردار و بیاور! برو بردار و بیار امام زمان را! برو پیش امام زمان، کجا؟ امام زمان که دیگر وقتش این نیست که بیاید یک روز پیش من بنشیند و یک روز پیش شما بنشیند! امام زمان راه قرار داده، مسیر قرار داده؛ از این مسیر حرکت کنید من با شما هستم.

چندی پیش یکی از دوستان آمده بود و به من این‌طور مطرح می‌کرد که: آقا نظر من بر این است که در این زمان غیر از اینکه ما با امام زمان مستقیماً در ارتباط باشیم راه به سوی خدا وجود ندارد! گفتم: بله، بنده هم نظرم موافق است. بعد گفتم: حالا چطور می‌خواهی امام زمان را ... گفت: باید ما بیایم امام زمان بنشیند اینجا، ما هم در کنارش بنشینیم از او سوال کنیم و او هم پاسخ بدهد. گفتم: هر وقت امام زمان را دیدی یک وقت ملاقات هم برای من بگیر از او، نیم ساعتی هم بنده کار دارم! حالا برو بگیر دیگر، برو امام زمان را پیدا کن!

گفتم: این امام زمان که این جواری بیاید بنده دو قران قبولش ندارم، دو زار قبول ندارم. من امام زمانی را قبول دارم که قبل از اینکه فکر و خطوری به ذهن من بیاید از نفس او گذشته. این امام زمان را بنده قبول دارم. اما این امام زمان دو زاری است، این امام زمان تخیلی است، این امام زمان تصویری است. این امام زمانی است که در نفس، با آن امام زمان عشق بازی می‌کنی نه امام زمان حقیقی!

امام زمانی را بنده قبول دارم که قبل از اینکه بیایم اینجا روی این منبر بنشینم و برای رفقا و دوستان صحبت کنم و تصدیع وقت کنم؛ قبل از اینکه حرف بزنم، تمام مطالبی را که می‌خواهم بگویم و گفتم از اول تا آخر، او در نفسش موجود بوده، اصلش. کپی‌اش را من الان دارم برای شما می‌گویم. این را که من الان دارم برای شما می‌گویم زیراکس آن چیزی است که در نفس امام زمان است. نه اینکه امام زمان فقط می‌داند. می‌داند چیه؟! دانستن که برای این بچه‌هاست، این بچه مکتبی‌ها می‌دانند من چه می‌خواهم بگویم. این را افرادی که ابتدای کارند می‌دانند.

بارها شده من آمدم در جلسات متعدد - چه اینجا چه در جای دیگر - صحبت کردم قبل از اینکه حرف بزنم یکی آمده، دو تا، سه تا، ده تا که آقا شما می‌خواهید امروز اینها را بگویید! همه را دقیقاً از اول تا آخر گفته. اینها بفرمایید! حالا اینها امام زمانند؟ نه آقا! خدا نوری بدهد، باطنی بدهد، نفسی بدهد به کسی، اطلاع پیدا می‌کند. اینکه هنر نیست.

آن امام زمان، این نیست که بدانند! امام زمان ما تمام مطالب و تمام امور و تمام جریانات را در اصل، مجری است؛ یعنی به دست اوست. این امام زمان از حال شما خبر ندارد؟ حتماً امام زمان باید بیاید توی خانه‌تان، و در کنارش بنشینید؟ این امام زمان است؟ اینکه امام زمان نشد این شد مثل یکی از افراد دیگر. خود حضرت راه را این قسم بیان کردند. در کدام روایت از روایات ما سراغ داریم که گفتند یک فرد برای رسیدن به معرفت خدا باید امام زمانش را ظاهراً ببیند؟ کدام روایت است؟ کدام کلام از کلمات بزرگان اشاره به این مطلب دارد که راه به سوی خدا بسته است مگر اینکه انسان با ولیّ مطلق او، امام معصوم علیه السّلام، ارتباط بدنی و ظاهری داشته باشد؟!

کلامی را که مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی فرمودند که در این زمان راه بسته است و در مقفل است اما فرق است بین اینکه انسان پشت در بایستد و در کنار در، منزل خودش را قرار بدهد تا اینکه در خیابان حرکت بکند و به راه خودش برود.¹ این کلام غلط است صحیح نیست.

امام زمان علیه السّلام غیبت و حضور ندارد. امام زمان با وجود تک‌تک ما الان در این مجلس حضور دارد، در کنار تک‌تک شما امام زمان الان حضور دارد، این امام زمان واقعی است. اولیاء خدا و عرفای الهی نسبت به مقام ولایت کبری این نظریه را دارند؛ یک روز یادم است در خدمت مرحوم آقای حدّاد نشسته بودم یک شخصی از ایشان تقاضای ملاقات امام زمان را کرده بود. - بنده هم آنجا نشسته بودم گوش می‌دادم - ایشان رو کردند به او و فرمودند: اگر می‌خواهی به ملاقات حضرت برسی دستور این است: بیست روز به این مسئله عمل بکن روز بیست و یکم و یا در همان اوقات خدمت حضرت همین ظاهری! خدمت حضرت می‌رسی. ولی بعد این مطلب را فرمودند: شما دنبال امام زمانی بگرد که الان با خودت است همین الان با خودت است، ولی تو از او مهجوری! آن مهجور نیست. دنبال امام زمانی بگرد که آن امام زمان در قلبت باشد.

حالا آمدی امام زمان را هم دیدی و به این مسائل هم عمل کردی. الان فرض می‌کنیم که یکی از افراد این مجلس امام علیه السّلام است چه نفعی برای من دارد؟ یکی از این افراد این مجلس حضرت بقیه الله - ارواحنا فداء - است، چه نفعی دارد؟ یکی از افراد است دیگر، این همه مؤمنین در اینجا نشستند یکی از آنها حالا فرض کنید امام زمان باشد. تا وقتی معرفت من به آن حضرت همین معرفت ظاهری و معرفت شناسنامه‌ای است دیگر چه تأثیری دارد؟ چه در خدمت حضرت باشم یا نباشم؟ جمال حضرت را ببینیم.

1. جهت اطلاع پیرامون این مطلب به نشان/ از بی نشان‌ها، ج 1، ص 140 مراجعه شود.

بسیار خب، چه حضرت را ببینم چه عکسش را ببینم چه تفاوتی برای من دارد؟ لذا فرمودند بهتر است شما به جای این دستور دنبال این باشید که امام زمان را در قلب خودت پیدا کنی. این مطلب مطلب عرفاست، این مطلب مطلب اولیاست.

لذا ما در تمام مدت عمر یک بار نه از مرحوم والد نه از اساتید والد، نشنیدیم راجع به دیدن ظاهری امام زمان در مجلسشان صحبت داشته باشند. امام زمان این روز ظهور می‌کند، ما نشنیدیم. فردا ظهور می‌کند در سنه هزار و چهارصد و شانزده هجری قمری ظهور می‌کند که نشد! الان هزار چهارصد و بیست و چهار، هشت سال گذشته حضرت تأخیر کرده است! ندیدیم. فلانی این حرف را زده ما ندیدیم. برای رسیدن به امام زمان این کار را باید کرد ندیدیم. ابدا ندیدیم.

درحالی که خود ایشان می‌فرمودند: نسبت ولی خدا با امام زمان مانند نسبت پدر خانواده است که در خود منزل، افراد خانواده را می‌پاید. این نسبت است. حالا متوجه شدید؟! این شخصی که خودش در یک همچین مقامی است افرادش را به این مقام دعوت می‌کند. این است مطلب.

همین دیروز یکی از دوستان می‌گفت - من این مطلب را از مرحوم آقا هم شنیده بودم - از افرادی بود که خدمت مرحوم آقا زیاد رسید. یک روز راجع به این مسئله شیخیه که می‌گفتند راه وصول به پروردگار فقط برای ائمه علیهم السلام ممکن است و افراد عادی نمی‌توانند به این مطالب دسترسی پیدا کنند و انسان هم نمی‌تواند به مقام امام دسترسی پیدا کند. مقام امام یک مقام مافوق بشری است و بشر به هر مرتبه‌ای که برسد از نقطه نظر معرفت، محدود است و محدودیت سعی و ظرفیتی دارد، لذا نمی‌تواند به ولایت امام علیه السلام وارد بشود و به آن حریم آشنا بشود و اطلاع پیدا کند. این نظر شیخیه و اینهاست.

مرحوم آقا در ردّ این مطلب - و همین‌طور افرادی که در این زمینه فعلاً حتی بحث‌هایی دارند و مجالسی دارند - می‌فرمودند: آقا! امیرالمؤمنین علیه السلام نیامده است که ما را به دنبال خود داشته باشد بدون اینکه در آن مرتبه‌ای که خودش هست. آن دیگر امیرالمؤمنین نیست. ایشان می‌فرمودند: امیرالمؤمنین آمده است ما را همان جایی ببرد که خودش هست و در هر مرتبه‌ای ما را قرار بدهد که خودش در آن مرتبه وجود دارد.

ببینید چه حرفی است. اصلاً باور کردنی نیست! این امیرالمؤمنین است با آن ید و بیضاء این صاحب مقام ولایت مطلقه این کذا، این کذا. این مطالبی را که شنیدیم بعضی از آنها را تازه و بسیاری از آن مطالب ... آقا این مطالبی که در زیارت جامعه کبیره است این مطالب را بسیاری از بزرگان نفهمیدند و در زیارت جامعه تشکیک کردند! گفتند اینها اختصاص به پروردگار دارد. ببینید، کوفه فکری و تنگ نظری و عدم درک واقعیت به چه مرتبه است که امام علیه السلام نمی‌تواند خودش را برای اینها بیان کند، تازه بعضی از خودش را.

خدمت امام هادی علیه السلام می‌رسد و عرض می‌کند که: یابن رسول الله یک دعایی به من تعلیم کنید که در همه اماکن مشرفه از ائمه معصومین این دعا را بخوانم. حضرت هادی علیه السلام این زیارت جامعه کبیره را به او تعلیم می‌کنند.

در میان ائمه امام هادی علیه السلام در زیارات و اینها از بقیه ائمه اتفاقاً بیشتر مطلب دارند. یعنی در معرفی مقام امامت، امام هادی از سایر ائمه از این نقطه نظر بیشتر مطلب دارند تا بقیه ائمه. بیشتر زیارت‌هایی که ما راجع به ائمه علیهم السلام داریم از حضرت هادی علیه السلام روایت شده است و قرائنی هم در این مسئله هست. حتی آنهایی هم که سند ندارد در خود مضامین یک نحوه‌ای دلالت دارد که از حضرت هادی است. آن وقت این زیارت جامعه را افراد قبول ندارند. می‌گویند این غلو است در مقام امام. چرا غلو است؟ چون معرفت همین است اینها خیال می‌کنند امام علیه السلام یک آدم ظاهری است که در بعضی از اوقات که خدا بخواهد اطلاعی بر پشت دیوار پیدا می‌کند. آقا یک جوکی هندی بیش از این اطلاع دارد، یک مرتاض هندی بیش از این کار انجام می‌دهد. این قدر ما باید نفهم باشیم تا مقام امام را به اندازه یک مرتاض هندی هم قبول نکنیم. خیلی عجیب است واقعاً! خیلی عجیب است! امام علیه السلام مسئله ولایت او به این کیفیت است.

مرحوم آقا می‌فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که ما را در همان مرتبه‌ای که خودش قرار دارد قرار بدهد. البته وسعت و سعه ظرفیت یک مطلب دیگری است. در آن مرتبه خود قرار گرفتن یک مطلب دیگری است. مثل اینکه افراد از نقطه نظر اکل و تناول طعام دارای سعه‌های مختلفی هستند؛ بچه این مقدار بیشتر نمی‌تواند غذا بخورد. افراد بزرگ بیشتر و همین‌طور هر شخصی. ولی غذایی که داده می‌شود به همه افراد یک غذاست. حالا یکی ظرفیت بیشتری دارد بیشتر از آن می‌تواند استفاده کند یک کسی کمتر، نه اینکه غذا متفاوت باشد این‌طور نیست.

ایشان می‌فرمودند: امام علیه السلام ما را به همان مرتبه‌ای می‌برد و از همان نعمتی می‌چشانند که خودش او را چشیده است. منتها امام بیشتر می‌چشد افراد دیگر کمتر می‌چشند. یک مسئله‌ای است که در خود امام با پیغمبر هم تفاوت می‌کند. سعه ظرفیت پیغمبر بیشتر از ائمه است بیشتر از امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین سعه و ظرفیتشان بیشتر از ابناء خودشان است. هر کدام از ائمه دارای سعه‌های مختلفی از این نقطه نظر هستند و دو امام یک سعه را ندارد. حتی خود ائمه دارای اختلاف از این نقطه نظر هستند ولی همه اینها در مرتبه ولایتند. یعنی کل عالم وجود از نفس امام علیه السلام تراوش می‌کند، بقاء و هستی.

می‌دانید می‌خواهم چه عرض کنم؟ رسیدید به مطلبی که می‌خواهم عرض کنم یا نه؟ یک وقتی شما یک وسیله‌ای را می‌سازید فرض کنید یک ماشینی را کارخانه می‌سازد و بعد برای نگهداری آن یک راننده‌ای را تعیین می‌کند که به این ماشین برسد و آن را حرکت بدهد. یک وقت مسئله این است. ما می‌گوییم امام زمان

علیه السّلام گرداننده عالم است؛ یعنی خدای متعال این عالم را خلق کرده، کرات، آسمان‌ها، زمین، کهکشان‌ها، عالم ماده، عوالم ملکوت، هر مقدار که حالا ما راجع به این قضیه بالا برویم بالاخره این عوالم خلق شدند، یک مدیر برای خلق همه اینها گذاشته است. اسمش هم امام زمان است. یک وقت ما این طور نظریه داریم، این را هم حتی به این اندازه هم خیلی‌ها قبول ندارند! یعنی خیلی‌ها این مطلب را قبول ندارند!

یک وقت نه، این امام زمان را ما قبول نداریم. امام زمانی را قبول داریم که تمام آنچه که در عالم وجود است به وجود امام زمان قائم است. این امام، امام زمان است. یعنی از عوالم ملکوت و عوالم ملک، عوالم دنیا، تمام اینها حکم مخلوق امام را دارد. امام علیه السّلام در هر لحظه‌ای این عوالم را خلق می‌کند. الان امام زمان مرا خلق کرده این خلق را می‌داند. شما را خلق کرده و استمرار می‌دهد. یک لحظه دست از این خلقتش بردارد ما عدم هستیم. این را می‌گویند ولایت، ولایت مطلقه.

حالا این امام زمان از ما غافل است؟ این امام زمان ما را یادش رفته است؟ ما باید برای رسیدن به خدا امام زمان را بیاوریم توی خانه‌مان، از او دستور بگیریم؟ اگر این است این یک راه دیگری است ما نمی‌دانیم! ما بلد نیستیم. آنچه را که به ما یاد دادند و به مقتضای ادله و براهین بر آن مسئله پافشاری شده امام زمانی است که تمام وجود ما در اختیار اوست همان‌طوری که الان شما کف دست خودتان را می‌بینید. این جوری است قضیه.

خدای متعال برای تمام اعمال و کردار ما میزان قرار داده است. این میزان عبارت است از متابعت از حق. بعضی از این مطالب را عقل و ذهن ما درک می‌کند به دنبال آن می‌رود. بعضی از این مسائل را درک نمی‌کند و نیاز به استاد و راهنما دارد، میزان می‌شود راهنما و آن مبانی و از آن دستوراتی که در آنجا هست.

شما هرچه عقل داشته باشید عقل همه دنیا را الان یک جا بدهند به یکی از شما، تمام عقل دنیا، هر شخص در هر جا به هر میزان از فکر، استعداد، قوت، حدّت، ذكاء، ذهن هرچه دارد جمع کنند همه مردم عقلشان را بدهند به یک نفر بقیه بشوند دیوانه - حالا [عقلشان را] نداده‌اند دیوانه‌اند. حالا می‌بینید دیگر دنیا چه خبر است! - همه را بیاورند بدهند به یک نفر، بعد از اینکه دادند آیا آن شخص می‌تواند ببیند پشت دیوار چه هست؟ نه. می‌تواند ببیند؟ آیا با آن عقلش می‌تواند پشت این دیوار را ببیند؟ الان پشت این دیوار ما که نمی‌توانیم ببینیم. این دیوار الان گِج است و آهن و این چیزهاست؛ پشت این دیوار، الان کسی می‌تواند با این عقلش ببیند چیست؟ نه. چرا؟ چون عقل که تشخیص نمی‌دهد، پشت دیوار چیست. دیوار یک وسیله مادی است. برای دیدن این دیوار یا شما باید از این منزل بروید بیرون، با چشمتان ببینید پشت دیوار چیست. یا یک دستگاه مادی، فیزیکی درست کنید که او بتواند، حالا با اشعه یا هرچه، این پشت دیوار را برای شما مشخص کند. عقل نمی‌تواند ولو عقل همه دنیا جمع بشوند نمی‌تواند تشخیص بدهد. این احتیاج به چی دارد؟ احتیاج به میزان دارد، میزان در اینجا عقل نیست میزان در اینجا بَصَر است. میزان در اینجا رؤیت است.

همان طوری که در مسائل مادی موازین ما با مسائل معنوی تفاوت می‌کند، در مسائل معنوی مصالح ما و مفاسد ما، منافع ما و مضار ما، ما نمی‌توانیم با این عقل خود آن مصالح را تشخیص بدهیم. امروز یک کاری می‌کنیم فردا می‌گوییم ای داد اشتباه بود. امروز یک عملی را انجام نمی‌دهیم فردا می‌گوییم چرا ما انجام ندادیم. امروز دست به یک اقدامی می‌زنیم فردا متوجه می‌شویم این قضیه است.

خدای متعال برای این مطلب میزان قرار داده است آن میزان را باید جستجو کنیم کجاست؟ آن میزان را باید پیدا بکنیم. در تمام مسائل این میزان وجود دارد. مسائل شخصی و مسائل اجتماعی این میزان وجود دارد. این بنا، بنای اسلام است؛ چون بنای اسلام فقط بر صرف اداره اجتماع نیست، بنای اسلام فقط بر صرف دموکراسی که امروزه می‌گویند نیست. دموکراسی در بنای اسلام یکی از شعب احکام اسلامی است. بله، آن دموکراسی واقعی - نه آنچه را که مطرح است - آن دموکراسی و عدالت اجتماعی واقعی چیزی جز احکام اسلام نیست. عدالتی که هیچ فرد از افراد جامعه نتواند ضرری به هم‌نوع خود در هیچ مرتبه از مراتب کمالی برساند - توجه کنید به این قید - در هیچ مرتبه از مراتب کمالی نتواند ضرر برساند و خود او برای رسیدن به مراتب کمالی هیچ مانعی در سر راه خود مشاهده نکند، این عدالت، می‌شود همین میزان، این دموکراسی اسلامی است. راجع به این قضیه هم که قبلاً خیلی مفصل بحث شد. حالا این مسئله در تحت اشراف و نظارت دستورات الهی تحقق پیدا می‌کند.

بنابراین تدبیر در مسائل، ضروری‌ترین مسئله‌ای است که در اسلام به آن تأکید شده. حالا چطور امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا**؛ مرد تدبیری را در امور خودش انجام ندهد. چطور ممکن یک همچنین قضیه‌ای باشد؟ راجع به این مسئله صحبت شد و حالا ما این کلام امام صادق علیه السلام را دیگر در امروز می‌خواهیم جمع کنیم.

شکی نیست در تمام مطالب همان طوری که نظام عالم تکوین براساس تدبیر است و همین‌طور نظام عالم تشریع براساس تدبیر و تنظیم است که آیه شریفه می‌فرماید **وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (النساء، 82)** که اگر این کتاب الهی غیر از جانب پروردگار نازل می‌شد در آن اختلاف می‌دیدند. یک شخصی که می‌خواهد یک چیزی را بنویسد و هزاران دستور و مطالب و قصص و حکایات و پند و اندرز و رهنمود در او بیاورد، قطعاً این مطالب با همدیگر تعارض پیدا می‌کنند. آن وقت در کتاب الهی شما یک مورد تعارض مشاهده نمی‌کنید. همین‌طور در کل عالم تکوین که **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (الانبياء، 22)** که تضارب در اوامر و نواهی آلهه، موجب تضارب در عالم معلولات و بالتیجه فساد در عالم هست. این قضیه آیا می‌شود که در عالم تشریع وجود نداشته باشد؟

پس بنابراین در تمام احکام تشریعی ما این مسئله تدبیر و تنظیم در امور به نهایت درجه دقت، باید وجود داشته باشد. و بهترین فرد - به قول مرحوم والد ما و همین‌طور بقیه عرفا مثل مرحوم قاضی که از ایشان

هم شنیدند - آن شخصی است که بتواند امور خود را بهتر تنظیم کند، بتواند از امور خود و از اوقات خود بهتر استفاده کند، این فرد، فرد موفق خواهد بود.

افرادی که وقت خود را به بطالت می گذرانند، افرادی که وقت خود را به مسائل لهُو و لعب می گذرانند، افرادی که فرصت های خود را از دست می دهند، این مسئله در نفس آنها مؤثر خواهد شد و آنها راه به مطلوب نخواهند برد. این مطلب و روش و دیدن بزرگان و اولیاء دین است.

روی این جهت، این کلام امام صادق چه مسئله ای پیدا می کند؟ عبد در مقام عبودیت باید ببینیم چه حالتی دارد؟ یک عبد وقتی که امام علیه السلام می فرماید مقام عبودیت این است، مقام بندگی این است؛ این عبد در هر قدمی که می خواهد بردارد و در هر اقدامی که می خواهد بکند طبعاً نمی تواند از دایره عبودیت خارج بشود. انسان می خواهد برود مغازه را باز کند، می خواهد برود دفتر را باز کند، از منزل می آید بیرون و می خواهد برود به کار خودش، به اداره خودش، به مطب خودش، به مکتب خودش، به حجره خودش، به دفتر خودش، به مدرسه خودش، می خواهد حرکت بکند، چه نیّتی در دل دارد؟ افراد عادی نیّشان این است ما می رویم این کار را انجام می دهیم این مقدار استفاده کنیم این مقدار بهره ببریم، این مقدار اندوخته پیدا کنیم. حالا آن افرادی که در طلب تحصیل هستند: می رویم درس بخوانیم در آینده این طور بشویم، این مقام را پیدا کنیم به این مسائل برسیم، به این منافع برسیم. آنچه محرّک ابتدایی برای انسان است در خروج از منزل و رفتن به دنبال اشتغالات شخصی، عبارت است از همین نیّت هایی که طبعاً در درون افراد می گذرد.

تابه حال هیچ وقت شده که انسان از منزل خود که خارج می شود نیّتش این باشد الان خدا به من گفته این کار را انجام بده من می روم این کار را انجام می دهم از فردای خودم خبر ندارم. هیچ وقت شده این تفکر در ما باشد: من امروز می روم به مطب و برای ادای تکلیف و برای دستور پروردگار نسبت به مداوای مرضا مطب را باز می کنم! من امروز می روم به مدرسه و چون خدا بر من تکلیف کرده است که درس بخوانم امروز می روم درس بخوانم! من امروز می روم به دفتر به مغازه و به حجره چون خداوند مرا مکلف کرده است بر اینکه شاغل باشم. می روم و به این شغلم می پردازم. حالا سود می کنم یا سود نمی کنم آن یک مطلب دیگری است. یعنی اگر قبل از اینکه این در را باز کند و از منزل خارج بشود هاتف غیبی در گوش او ندا کند آقا امروز شما استفاده نمی کنید آیا باز از منزل خارج می شود یا نمی شود؟ اگر خارج شد، عبد است. اگر خارج نشد نه، حالا که استفاده نمی کنیم بلند بشویم برویم در منزل بهتر بگذرانیم. راحت باشیم خوش باشیم چرا برویم زحمت بکشیم؟ چرا برویم با مردم سروکله بزنیم؟ اگر برگشت عبد نیست.

امام علیه السلام این را می خواهند بفرمایند که انسان در مقام عمل و در مقام اشتغال باید فقط نیّتش تکلیف باشد. و این آسان نیست ها! خیلی ها می گویند، خیلی ها گفتند و خیلی ها در این قضیه مطرح کردند که: باید ما به تکلیف برسیم و به مسائل دیگر کار نداریم. اما وقتی که تکلیف تغییر پیدا کرد همه ما متوجه

خواهیم شد که چه مسائلی به وجود خواهد آمد. آسمان را می‌خواهیم به زمین بکوبیم، ها چطور شد؟! آن فقط امیرالمؤمنین بود که آمد ماه‌ها برای مردم صحبت کرد و مردم را حرکت داد به شام، وقتی که جریان به مسئله حکمیت رسید و عملاً به شکست امیرالمؤمنین انجامید، صاف برگشت کوفه سرجایش، و دوباره شروع کرد همان مسائل را انجام داد. او بود. آن امام حسن علیه السلام بود که با آن مقام امامت خودش ... البته این را که خدمتتان می‌گویم من نمی‌گویم باید ما در این مقام تسلیم و در مقام عبودیت مانند امیرالمؤمنین مانند امام حسن بشویم! ان شاء الله با لطف و عنایت ائمه و صاحب مقام ولایت و نظر پروردگار به آنجا خواهیم رسید و عنایت امام علیه السلام دست ما را خواهد گرفت. ولی حالا فعلاً، یک قدم را که می‌توانیم برداریم یک مقدار را که می‌توانیم حرکت کنیم. آن مقام تسلیم امیرالمؤمنین را مگر ما در خواب ببینیم اما به مقدار خود و به آن کیفیت و ظرفیت و سعه خود اقدام کنیم، همین‌طور نشینیم، به وضع خودمان حرکتی بدهیم، به موقعیت خودمان حرکت بدهیم. مقام عبودیت یعنی این.

یک مثال می‌زنم از زندگانی مرحوم آقا؛ چون می‌دانم رفقا بیشتر تو این مسائل هستند که ما از مرحوم آقا بگوییم. گاهی اوقات به ما اعتراضاتی می‌شود که شما در صحبت گاهی اوقات مطلب را کش می‌دهید و ما از والدتان، از بزرگان و اینها هم می‌خواهیم مطالبی بشنویم. من یک قضیه از زندگانی مرحوم آقا نقل می‌کنم تا این کلام امام صادق برای دوستان تجسم عینی پیدا بکند.

وقتی که مرحوم پدر ما می‌خواستند برای نجف حرکت کنند وقتی که اثاثیه را داشتند می‌پیچیدند بعضی از آشنایان می‌گفتند آسید محمدحسین این‌طور دارد اثاثیه را می‌پیچد کأنّ دیگر قصد ندارد به ایران برگردد، به این کیفیت. مرحوم والد گفتند که: مگر بنا بود من دیگر به ایران برگردم؟ البته در این مسئله خود آن علاقه شدید و عجیب ایشان به نجف اشرف بود که از همان جوانی قصد داشتند که اقامت خودشان را در نجف انجام بدهند. - ما هم خیلی علاقه داریم ان شاء الله امیدواریم خداوند عنایت کند قسمت همه رفقا کند که به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام برسند و با این مسائلی که به وجود آمده ان شاء الله ختم به خیر بشود و دیگر از این زیارت‌های یک هفته‌ای و یک روز نجف و ... نه، برویم نجف و یک اربعین نجف بمانیم و یک اربعین کربلا بمانیم این‌طوری. هرکه هم دلش می‌خواهد آنجا بماند و دیگر برنگردد. امیرالمؤمنین هیچ بخیل نیست و مقدم زائرین خودش را هم خیلی گرامی و محترم می‌شمارد در صورتی که البته با تکلیف و با آن مصلحت منطبق باشد! این اگر را بگذاریم. چون گاهی ما از این حرف‌ها می‌زنیم بعضی از رفقا ناراحت می‌شوند. ما یک اگری آخر می‌گذاریم، می‌گویند خب الحمدالله، دیگر شما به عنوان مطلق بیان نکردید. علی‌کل حال، ما هم خیلی دلمان می‌خواهد که خداوند قسمت کند و وطن و سکنای ما را در همان ارض مقدس و ملائک پاسبان مقام ولوی و علوی قرار بدهد ان شاء الله. علی‌کل حال امیدواریم که این اوضاع و این مسائلی که به وجود آمده اینها تمام به نفع اسلام و به نفع تشیع و به نفع دوستان و محبان اهل بیت علیهم السلام ختم پیدا کند.

ایشان می گفتند که من این جواب را دادم. و طرف دیگر اینکه به واسطه مسائلی که بعد از فوت مرحوم والدشان اتفاق افتاده بود دیگر قصد اقامت در ایران را نداشتند و آن پرونده هم که بسیار پرونده سیاهی بود و به قول خودشان می گفتند: ما دیگر آن پرونده را بستیم و دیگر باز نمی کنیم. لهذا دیگر اصلاً هجرت کردند برای نجف و به قول خودشان می فرمودند که: اگر من یک وقت، یک خبری، شخصی، حتی خواب آمدن به ایران را اگر ما می دیدیم تا یک هفته مضطرب بودیم.¹ به این نحو تعلق عجیب به آن ارض و به آن سرزمین و به آن عتبه پیدا کرده بودند.

تا اینکه بالاخره بعد از گذشت هفت سال، به دستور مستقیم استادشان مرحوم آقای حداد مراجعت می کنند به ایران و مشغول به اداره مسجد می شوند و در این اداره مسجد خدا می داند - نمی دانم من روزی برای رفقا این مطالب را گفته بودم یا نه - با چه مشکلاتی دست به گریبان می شوند؛ هم نسبت به اداره مسجد، هم نسبت به تنظیف مسجد، هم نسبت به امور تبلیغی مسجد. مخالفت هایی که می شود، کارشکنی هایی که برای ایشان متصدیان مسجد می کنند و سنگ اندازی هایی که می کنند برای ایشان. یک وقت ایشان داشتند برای یکی از آشنایان مطرح می کردند که: من در ارتباط با این مسجد مسائلی دارم که غیر از خدا کسی نمی داند و تابه حال به کسی نگفتم.

مشقاتی که ایشان در این رفتن به مسجد تحمل می کردند؛ بارها می شد ایشان پول تو جیبی نداشتند که کرایه تاکسی بدهند، و از منزل ما که تقریباً - آن منزل قدیم که خیابان آهنگ طهران است از آنجا تا مسجد قائم که خیابان سعدی شمالی است - شاید قریب یک فرسخ شاید پنج کیلومتر این مقدار فاصله باشد در زمستانی که یک متر برف بود، ظهر پیاده می رفتند مسجد و برمی گشتند و شب پیاده می رفتند در آن برف ها و برمی گشتند و خاطراتی در طول این مسیر نقل می کردند. بعد به واسطه رماتیسمی که داشتند شب تا صبح آن موقع کرسی بود - در آن موقع کرسی از ذغال و از این خاک ذغال بود بعد تبدیل به وسایل برقی شد حالا هم گاز آمده و کرسی دیگر نیست. ولی خیلی خوب است من هم خیلی دوست دارم کرسی را، برای تنبلی خیلی خوبه انسان برود دیگر در نمی آید! - ایشان شب تا صبح از شدت درد، پایشان را می گفتند: من می گذاشتم روی منقل که این یک قدری التیام پیدا کند، فردا دوباره این قضیه تکرار می شد.

به این نحو ایشان مسجد می رفتند و خون دل هایی که خورده بودند راجع به عمران این مسجد، راجع به تبلیغات این مسجد، راجع به مسائل، مخالفت هایی که می کردند. واعظ دعوت می کردند متصدیان مخالفت می کردند، پول نمی دادند، کم می دادند. گدابازی در می آوردند. خدا می داند چه خون دلی به دل این پدر ما کردند. واعظ از خودشان دعوت می کردند واعظ فاسد دعوت می کردند بدون اجازه پدر ما، آن وقت وقتی که ایشان از مجلس بلند می شد و می آمد بیرون، تازه اعتراض می کردند چرا جلوی واعظ ما نشست؟! واعظ

معلوم الحال دعوت می کردند. با این وضع ایشان - که البته مقداری از اینها را من الان گفتم، ایشان نگفتند، در آن کتابی که نقل کردند مقداریش را ایشان فرمودند - با این وضع ایشان این مسجد را بیست و یکی دو سال گردانند.

شب‌های سه‌شنبه تفسیر می‌گفتند، روزهای جمعه جلسه داشتند، هر شب تفسیر بود، در شب‌های سه‌شنبه یک جلسه‌ای بود و مسائل اخلاقی احادیث معراج را مطرح می‌کردند و متأسفانه مع‌الأسف که خیلی موجب تأسف ماست اینکه در آن موقع این مطالب و صحبت‌های ایشان ضبط نشد. البته برخی از آنها را خود ایشان در کتاب‌های خودشان مسودتاً نوشته‌اند به عنوان نمونه اما حالا تا کی آنها به دست ما برسد خدا می‌داند. علی‌کل حال این نحوه ایشان بود. یعنی وقتی که ایشان این مسجد را می‌گردانند و اداره می‌کردند، سایر افراد را گمان بر این بود که این مسجد انگار مانند ارث و مایملک شخصی یک شخصی است که دارد این گونه از آن محافظت می‌کند، همان‌طوری که در سایر جاها هم همین‌طور است. به این نحو و به این کیفیت ایشان این مسجد را اداره می‌کردند.

من یک روز از ایشان سؤال کردم که: آقا شما این مدتی که در طهران بودید از وضعیت خودتان در طهران با وجود این مطالبی که پیش می‌آمد راضی بودید یا نه؟ در تمام امور مسجد ایشان می‌بایست دخالت کنند؛ در فرش‌هایی که انداخته می‌شود، در کیفیت نظیف و شستن فرش‌ها که باید هر چند مدتی اینها نظیف بشود، در کیفیت مسائل مربوط به وضوخانه و امثال ذلک که یک مرتبه دیگر اصلاً به‌طور کلی جریان به یک نحوی شد که دیگر یک قدری آن متصدیان به خود آمدند و آن وضع وضوخانه و این دستشویی‌ها را تغییر دادند و تجدید بنا کردند بعد این طرف و آن طرف می‌گفتند که دستشویی مثل مسجد قائم باید باشد. راجع به کیفیت خدمه، راجع به کیفیت نظافت، راجع به نحوه اداره امور، راجع به نحوه پذیرایی، می‌گفتند که باید پذیرایی منظم باشد محترم باشد، افرادی که در مسجد شرکت می‌کنند اینها همه محترم هستند و نباید مثل این‌طور از این نعلبکی‌هایی که مرسوم است در هیئات و اینها پنجاه تا صد تا نعلبکی روی همدیگر می‌چینند و یک طرف نعلبکی و یک طرف استکان آن یکی هم قند می‌آورد این‌طور می‌گردانند و این‌طور صحیح نیست افراد محترم هستند. شما در منزل خودتان هم این‌طوری پذیرایی می‌کنید از آنهایی که می‌آیند؟ باید همه سینی داشته باشد از این سینی‌های کوچک برای هر استکان و نعلبکی تهیه کرده بودند که آن نعلبکی و مقدار قند جداگانه در آن سینی و در آنجا گذاشته بشود و سینی‌های بزرگ که جلوی هر شخصی محترم یکی از آنها باشد.

ببینید، شخص وقتی روی میزان حرکت می‌کند تمام کارش هم روی میزان است. چایی دادنش هم روی حساب و میزان است. با افراد دیدید در هیئات چطور برخورد می‌کنند؟ اینها آمدند دیگر چایشان را بدهیم. یا موقع غذا دادن یکی یکدانه ظرف برمی‌دارند به هر که می‌دهند که آقا همانجا! نه! در روز تاسوعا و عاشورا که

از مسجد هیئت می رفت و دسته سینه زنی می رفت و برمی گشتند، ایشان می گفتند باید سفره بیندازید همه سر سفره بنشینند. خدا می داند چه مسائلی را ایشان متحمل شدند که واقعاً عجیب است.

یک سال به یاد دارم به واسطه اختلافی که پیدا شده بود ایشان در روز تاسوعا و عاشورا در ظهر شرکت نکردند البته گاهی از اوقات می نشستند از ایشان درخواست می کردند برای پذیرایی می نشستند و اغلب ما به منزل می آمدیم. یک سال یک مسئله اختلاف پیش آمده بود این متصدیان مسجد غذا وقتی که درست کرده بودند، در طبقه بالا زن ها آمده بودند، بچه ها آمده بودند، اینها در آن طبقه بالا به عزاداری نگاه می کردند. از دو ساعت قبل آمده بودند و بچه ها همین طور بالا بودند؛ بچه های شیرخوار و کوچک و بچه های چهارساله دخترهای دو سه ساله، آن بالا جمعیتی بود در آن طبقه بالا که مشرف بر محیط مسجد بود. - نمی دانم مسجد قائم را دیدید یا نه؟ آن اطراف یک سقفی است که خانم ها در آنجا قرار دارند و محیط پایین محیط مردانه است. - در روز عاشورا این بی انصاف ها آمده بودند می دانید چه کار کرده بودند؟ غذایی را که درست کرده بودند آمدند به این افراد هیئت و دسته خودشان سینه زنی دادند و یک ظرف غذا برای بالا برای این زن ها، بچه ها، دخترهای کوچک که داشتند پایین را نگاه می کردند و غذا می خوردند ندادند، و بعد تتمه غذا را برداشتند بردند به یک هیئت دیگر که با همدیگر تباری کرده بودند برای همین رسم و رسومات و زد و بست ها و این چیزهایی که دارند، تتمه غذا را که دو برابر آن مقداری بود که طبقه بالا بودند به آن هیئت دادند!

وقتی پدر ما این را شنیدند تا ده روز تب کردند. این مسائل را ما داشتیم و پدر ما داشتند. وقتی که آمدند به ایشان گفتند: آقا جریان امروز این طور بوده تا ده روز ایشان تب کرده بودند و دیگر مسجد را ترک کرده بودند تا اینکه بالاخره رفته بودند. این عزاداری امام حسین است؟ این است؟ این عزاداری یزید است نه امام حسین! این عزاداری مال شمر است، مال یزید است، مال عمر است. آن وقت من از ایشان این سؤال را کردم: این نحوه ای که شما به این دقت و به این مراقبت که دارید انجام می دهید، آیا این با رضایت خودتان بود در طهران، با میل خودتان بود؟ ایشان فرمودند: فلانی من در تمام این مدت بیست و دو سالی که در طهران بودم یک ساعت را به اختیار خودم نبودم. یک ساعت را به اختیار خودم نبودم.

این طهرانی که همه برای آن جان می دهند! از همه شهرستان ها می آیند طهران ها! در حالی که افراد دیگر و مسائل دیگر و جریانات دیگر هم بودند و ما هم می دیدیم. چند مرتبه ایشان می فرمودند: در طول اقامت در طهران هی از استادام اجازه خواستم که ما را معاف کنید بابا نخواستیم! ما برگردیم به همان نجف خودمان. هی گفتند: بمان، بمان، بمان، به صلاح است. - عبارت ایشان این بود - یک روز استادام به من فرمودند: آسید محمدحسین می خواهی آن وعده الهی در دنیا تحقق پیدا بکند یا نه؟ اگر می خواهی تحقق پیدا کند بمان در طهران و صبر کن.

آن وعده الهی چیست؟ ظهور حضرت است دیگر، می‌خواهی تحقق پیدا کند یا نه؟ ماندند و بعد می‌گفتند که تمام این مدتی را که من در طهران بودم در نیتم این بود یا به نجف برگردم و یا به مشهد؛ یا پیش این علی یا پیش آن علی. خداوند این علی را نصیب ما کرد و الحمدلله شاکر هستیم که رفتیم و آمدیم. و در عتبه امام رضا علیه السلام بار خودشان را انداختند و مورد عنایت و لطف حضرت هم واقع شدند.

حالا جمع بین این دو مسئله، جمع بین این دو قضیه که: چطور انسان به این نحو استحکام در امور داشته باشد، اتقان در امر داشته باشد که حتی به زیردستی پذیرایی افرادی که در مسجد می‌آیند نظر داشته باشد، از آن طرف یک ثانیه نمی‌خواهد در این مسجد حضور داشته باشد. این آن کلام امام صادق است؛ یعنی در مقام عبودیت انسان باید وظیفه خود را به نحو احسن انجام بدهد در مقام عبودیت. الان شما موظف هستید این مسجد را اداره کنید، اداره این محل ایمانی و اعتقادی به شما سپرده شده، این مکان عبادی اختیارش به شما سپرده شده، و شما باید این را اداره کنید. نباید بگویید من نمی‌خواهم در اینجا باشم نباید بگویید من که میل ندارم، حالا که میل ندارم. اینها اثر می‌گذارد در کیفیت کار انسان دیگر، آن نتیجه کار را خیلی پایین می‌آورد، آن راندمان کار را خیلی تنزل می‌دهد. یک کسی نسبت به یک کاری عشق و علاقه داشته باشد یا نداشته باشد بلکه تنفر هم داشته باشد تفاوت نمی‌کند؟ ایشان در ادای تکلیف نسبت به موقعیت فعلی به نحوی انجام می‌دادند که همه می‌گفتند: این اصلاً عاشق این مسجد، عاشق این موقعیت است. به طوری که وقتی از آنجا رفتند من از بزرگان از علماء طهران شنیدم: ایشان با یک همچنین موقعیتی در آن مسجد و این چنین مریدهایی چطور ترک کردند و مشهد رفتند؟ یعنی قابل قبول نبود که یک شخصی یک همچنین مسجدی یک همچنین موقعیتی داشته باشد و این چنین وضعیتی، بعد یک مرتبه خداحافظ ما رفتیم.

من دیدم ایشان دارند می‌گویند ما می‌خواهیم برویم مشهد، ولی من دیدم دارند ساکی که می‌بندند ساک یک روزه و دو روزه نیست دارند کتاب می‌گذارند. گفتم آقا جان شما دارید چند روزه می‌روید؟ حالا ما ان شاء الله یک اربعین را می‌رویم تا بعد ببینیم چه می‌شود. بعد متوجه شدیم استادشان در آن سفر سوریه که آخرین سفری بود که با آقای حدّاد ملاقات کردند در زینبیه در حرم حضرت زینب سلام الله علیها آنجا به ایشان فرمودند: آسید محمدحسین دیگر شما باید مشهد بروید دیگر طهران جای شما نیست.

یعنی بعد ما متوجه شدیم.. به ما می‌گفتند: حالا من یک چهل روزی می‌خواهم بروم تا بعد ببینم خدا چه برایمان تقدیر کرده. این را می‌گویند کسی که به این روایت امام صادق عمل کرده. در عین تدبیر در همه مسائل، در عین حال از خودش تدبیری ندارد حالا آینده چه می‌شود، جای پا را سفت کنم برای آینده. نه! امروز مقام عبودیت اقتضا می‌کند اینجا باشی چشم. فردا اقتضاء می‌کند آقا برو به مشهد چشم. پس فردا اقتضا می‌کند آقا برو اصلاً جای دیگر چشم، تمام شد. در هر جا به نحو احسن در همان جا، اما دل به آنجا تعلق ندارد. معنای کلام امام این است.

مرحوم آشیخ محمدجواد انصاری چطور فردی بود؟ استاد مرحوم پدر ما بود. هر مسجدی که در همدان مخروبه بود ایشان می‌رفتند به کمک دوستان خودشان تنظیم می‌کردند. مساجدی که چند سانت خاک و غبار روی آنها نشسته بود اینها را تنظیم می‌کردند، تعمیری داشت تعمیر می‌کردند، اقامه نماز جماعت می‌کردند. وقتی یک شخصی پیدا می‌شد که در اینجا اقامه جماعت می‌کرد به او واگذار می‌کردند و می‌رفتند یک جای دیگر. دوباره یک مسجد دیگر یک گوشه‌ای از همدان پیدا می‌کردند و مخروبه و متروکه است و نیاز به تعمیر دارد نیاز به اصلاح دارد آنجا می‌رفتند اقامه جماعت می‌کردند تا یک فردی پیدا می‌شد که می‌دیدند شخصیتی است که می‌تواند مسجد را اداره کند و افراد جمع شدند می‌گفتند: آقا این مسجد برای شما خداحافظ شما.

این روش، روش بزرگان ما بوده، روش اولیای ما این‌طور بوده. حالا ما به جای این مسئله هی می‌آییم تدبیر می‌کنیم، برای آینده‌مان، برای سال دیگرمان، برای ده سال دیگرمان برای چه. دیدید دیگر، چه به سر آمد؟ متوجه شدید دیگر. این روزها متوجه هستید که مسائل دارد به چه نحو می‌گذرد. کسی مگر باور می‌کرد اینها بروند؟ ما که اصلاً باور نمی‌کردیم که یک روزی بیاید و این حکام ظلم که بر اماکن دینی و مذهبی ما مسلط شده‌اند اینها بروند. چه امکاناتی برای خودشان قرار داده بودند، چه تدبیرهایی برای خودشان کرده بودند. چقدر پای خودشان را محکم در اینجاها قرار داده بودند به نحوی که اصلاً تصور نمی‌شد. یک مرتبه دست قدرت پروردگار آمد و همچون طومار آنها را درهم پیچید که همه مات و مبهوت ماندند. چی شد قضیه؟ این برای همه ظالمین هم است. آن کسی که ظلم می‌کند این ظلم در این دنیا بی‌حساب نمی‌ماند، این برای همه ما عبرت است. **الْمَلِكُ يَبْقَىٰ مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَىٰ مَعَ الظُّلْمِ**¹ مملکت با کفر باقی می‌ماند، کفری که یک عدالت ظاهری عادی در آن باشد ولی با ظلم باقی نمی‌ماند.

امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز در مدائن که آمده بودند؛ این ایوان کسری، این ایوان مدائن. ان‌شاءالله خداوند قسمت کند آنجا برویم در کنار آن ایوان قبر سلمان فارسی را هم زیارت کنیم. مرحوم آقا هم از زیارت قبر سلمان حکایت‌ها دارد. در آن ایوان مدائن مستحب است انسان دو رکعت نماز بخواند؛ نماز عبرت‌ها! نه اینکه جای مقدسی است نه! این کاخ پادشاهان و سلاطین ساسانی و اینها بوده است. اما انسان نگاه بکند به این کاخ و ایوان و به این قصر و در اینجا چه بود. بعد حضرت این آیات را خواندند: **كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (الدخان، 25) وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (الدخان، 26) وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ (الدخان، 27)** چه بسیار افرادی بودند که آمدند و اینها را گذاشتند و در نعمت‌ها غوطه‌ور بودند. آیات قرآن است. کشتزارها داشتند، مقام کریم داشتند، مقام بالا داشتند. در تاریخ ساسانیان مطالعه کردید یا نه؟ این پادشاهان ساسانی چه کردند واقعاً؟ این خسرو پرویز در این کاخ کسری چه کرد واقعاً؟ هزارها در کاخ‌های خودش جا داده بود، این طرف و آن طرف. **وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ** و مقام بزرگ **وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ** نعمتی که در آنها بودند. اینها این‌طور بودند دیگر.

1. *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج 10، ص 304.

مستحب است انسان آنجا برود و دو رکعت نماز بخواند. در همین سامراء، در زمان متوکل خلیفه عباسی، تمام اطراف خودش لشگریانی قرار داده بود که بسیاری از آنها از اتراک بودند نواحی آذربایجان و قسمت‌های اتراک ترکیه از آنجا آورده بود برای اینکه یک وقتی از جانب اعراب صدمه‌ای نبیند. افراد غریبه‌ای باشند برای این مقابله نژادی بتواند خودش را در آنجا حفظ کند و ائمه علیهم السلام امام هادی، امام عسگری را آورده بودند در همان‌جا زندانی کرده بودند. منزل محقری داده بودند که در همان‌جا باشند، مدتی در زندان بودند.

الان این قضیه یاد آمد. مقریزی¹ ظاهراً در کتابش نوشته یک روز متوکل با یک عده از اصحاب خودش نشسته بودند صحبت از آن اسلحه و وسایل رزمی آن روز به میان آمد. یک شخصی از افراد گفت من شنیدم در هند یک شمشیری فلان شخص دارد که برایش درست کردند اگر به سنگ بزند سنگ را دو تکه می‌کند به چوب بزند چه می‌شود به آهن بزند. این یک شمشیری است نظیر ندارد. این متوکل هم خیلی به هوس افتاد که این شمشیر را به دست بیاورد و ببیند این چه وضعیتی است. متوکل هم هوس کرد فرستادند یک عده را در هند آن شخص را پیدا کردند و به مبالغ بسیار زیادی گفتند هر چه می‌خواهی به تو می‌دهیم - بالاتر از این؟ یک ثروتی به او هم رسید یک ثروت خیلی زیادی - گفتند: خلیفه مسلمین می‌خواهد و شمشیر را گرفتند و آوردند. همه دیگر تعجب و به حیرت افتاده بودند از تیزی و جودت. از آن نحوه ساخت و پرداخت این شمشیر همه داشتند تعجب می‌کردند. و بعد ماندند این را چه کنند بدست خلیفه بدهند؟ به دست پسر خلیفه بدهند؟ بالاخره در نهایت قضیه رأیشان بر این قرار گرفت این را بدهند به دست مأمور خاص خلیفه، آن کسی که همیشه بالای سر او بایستد و این شمشیر را در دست بگیرد و هر شخصی که بخواهد به جناب خلیفه و به بدن مبارک خلیفه متعرض بشود این را بر سر او فرود بیاورد. این شمشیر فرود نیامد مگر بر سر خود متوکل! در قضایای او حالا دیگر مفصل است پسرش قیام کرد. این تدبیری است که اینها کردند. هی جای پا را سفت کنیم چه خواهیم شد. نه آقا جان! به این مسائل نمی‌ارزد، امروز را بپاییم. همین امروز خودمان را، امروز تکلیفمان چیست، او را انجام بدهیم.

پس امام علیه السلام که می‌فرمایند: لا یدبر العبد لنفسه تدبیراً؛ برای خودش تدبیری نیندیشد. معنایش این است که انسان نسبت به مسائل آینده و نتیجه کاری که می‌خواهد انجام بدهد فکرش را صرف نکند. وظیفه خود را در هر وقت آنچه را که تشخیص می‌دهد انجام بدهد. حالا او به نتیجه می‌رسد یا به نتیجه نمی‌رسد اینها دیگر همه خارج از مقام عبودیت است.

1. ابوالعباس تقی الدین احمد بن علی مقریزی، (۷۶۶-۸۴۵ ق) از نامورترین مورخان در سده‌های هشتم و نهم هجری است.

ان شاء الله امیدواریم خداوند متعال ما را بر راه اولیای خودش و بر مقام عبودیت ثابت بگرداند و از معارف الهیه آنچه را که برای رسیدن به فعلیات ما هست خداوند به ما بفهماند. و ولایت اولیاء خودش را همیشه ناظر و مشرف بر تمام امور ما از افعال، کردار، گفتار و تفکرات ما قرار بدهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد